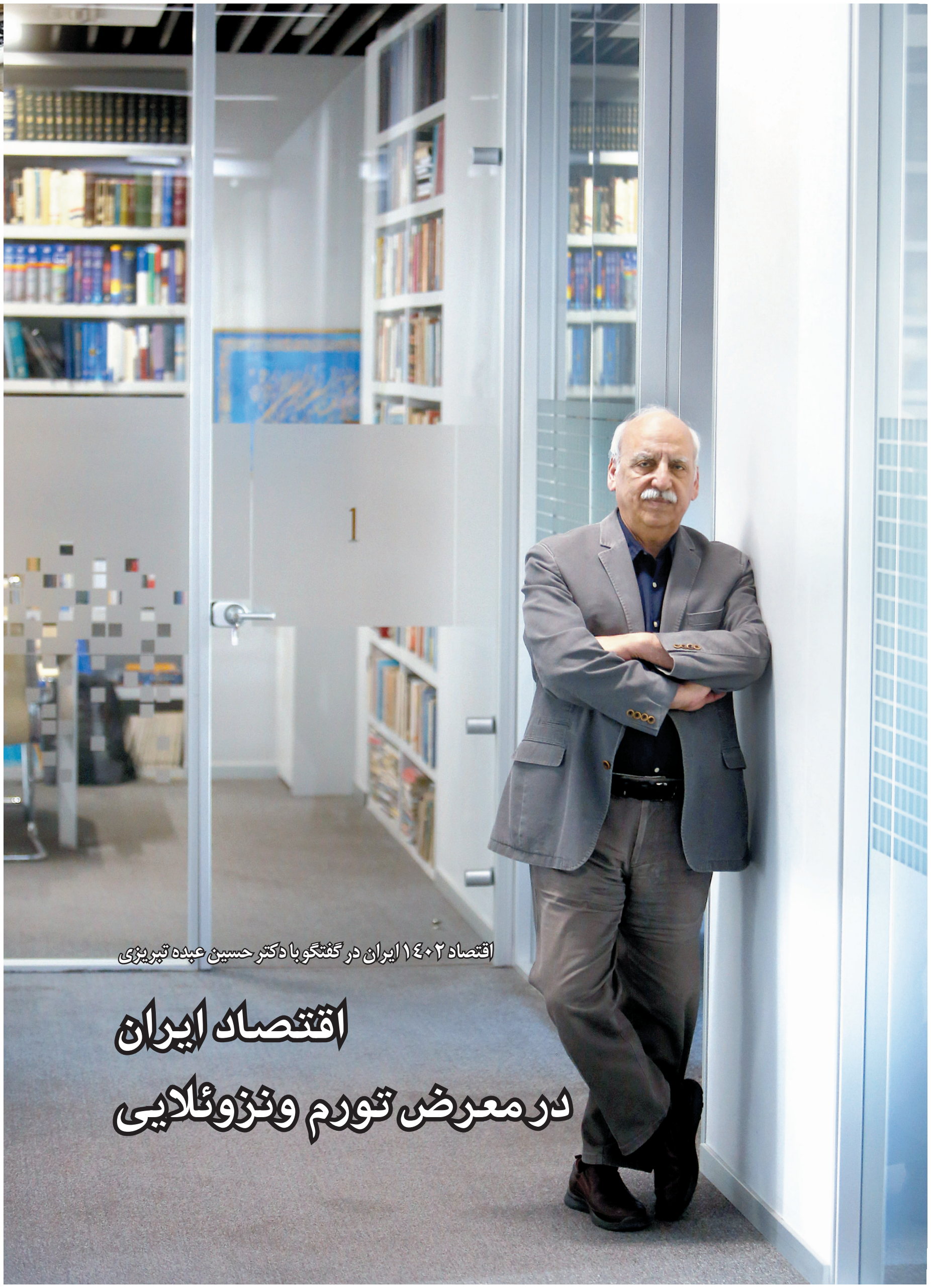




اقتصاد ۱۴۰۲ ایران در گفتگو با دکتر حسین عبده تهریزی

اقتصاد ایران در معرض تورم و نژوئالایی



■ سیدعلی دوستی‌موسوی

دکتر حسین عبده تبریزی دارای سابقه طولانی فعالیت در بیشتر نهادهای مالی ایران، از دبیر کلی بورس اوراق بهادار گرفته تا بنیان گذاری نخستین بانک خصوصی کشور و خصوصی سازی و سرمایه گذاری است. از همین رو، نوع نگاه و پیش‌بینی‌های وی از شرایط اقتصادی کشور همواره مورد توجه اهالی اقتصاد کشور از فنی‌ترین متخصصان و تجار تا شهروندان بوده و هست؛ به‌ویژه اکنون و در شرایطی که وضعیت اقتصادی کشور پیچیده، خاص و غیر قابل پیش‌بینی به نظر می‌رسد. این گفتگو در تلاش است زاویه دیدی روشن و تا حد امکان صریح و واقعی به این موضوع داشته باشد.

امسال و سال ۱۴۰۲ دو سال خاص در اقتصاد ایران به شمار می‌روند و لذا خیلی‌ها به دنبال آگاهی از افق اقتصاد در سال آینده هستند، اما از شما بسیار شنیده‌ایم که حل مشکلات اقتصاد ایران بسیار دشوار است.

همه ما با وضعیت نامناسب اقتصاد ایران و مشکلات آن آشنا هستیم: نرخ رشد پایین، قیمت‌های هر روز بالا رفته، بی‌کاری و فقر. این که در چند رشته رشد داشته‌ایم، مثلاً بیشتر از زمان شاه جاده‌های روستایی داریم یا فلان کارخانه و صنعت را داریم، کافی نیست. مردم وضع خود را با گذشته و با وضعیت مردم در کشورهای همسایه مثل امارات و ترکیه مقایسه می‌کنند. برخی دست‌آوردها نباید باعث شود که عقب‌افتادگی عظیم کشور را نادیده بگیریم. آن‌چه اصلاً گمانش نمی‌رود، این است که نویدهای روزهای اول انقلاب به گونه‌ای حیرت‌آور به تحقق پیوندند یا اهداف سند چشم‌انداز بیست‌سالهٔ ایران در ۱۴۰۴ واقعیت بیابد. مردم چاره‌ای ندارند جز این که این شرایط را تحمل کنند، اما انتظار روی خوش از آنان برای پذیرش این شرایط دشوار دارد کم‌کم محال می‌شود.

اقتصاد ایران سال‌هاست با مشکلات متعددی دست به گریبان است. اگرچه این مشکلات همه در یک سال و در یک دوره به وجود نیامده، اما چون در طول زمان رفع نشده، مشکل بعدی هم به آن افزوده شده است؛ تا آن‌جا که امروز برخی از این مشکلات به‌صورت فاجعه‌بار چهره نموده و کلیت اقتصاد ایران را تهدید می‌کنند. مشکلات اقتصاد ایران روی هم انباشته شده و راه‌حل برای آن‌ها هم به قوانین خوب و هم به مجری مبرز و باتدبیر نیاز دارد. بازار نه‌تنها به مقررات خوب، بلکه به دولت توانمند نیاز دارد؛ هیچ کدام را نداریم.

مسائل اقتصادی ما در هر حوزه‌ای فیصله‌ناپذیر به نظر می‌رسد. سیاست‌گذار هر موضوعی را که مسلم بداند، دیگر آن را نیازمند واریسی بیشتر نمی‌داند. هر کس پُستی می‌گیرد اقتصاددان می‌شود. بیش از چهار سال است که اقتصاددانان ایران می‌گویند کنترل قیمت‌ها فایده‌ای ندارد، اما دوباره می‌خواهند با بازرسی و کنترل، قیمت‌ها را مهار کنند.

قیمت‌ها قاعده و قانون خودش را در اقتصاد دارد. با توجه به رشد این علم، اقتصاد دیگر همچون قرن ۱۶ بحثی فلسفی نیست؛ مدت‌هاست از فلسفه جدا شده و روش‌های آزمون‌شده‌ای دارد. مسائل اقتصادی مسائلی صوری نیستند، بلکه مسائلی تجربه‌پذیرند. در این علم، فرضیه و استنتاج به قدر کافی وجود دارد. اقتصاد، علم است؛ پارادایم و مجموعه‌ای از فرضیه‌ها و استنتاج‌های خود را دارد. مسئول باید این تجارب را در چارچوب الگوهای شناخته‌شدهٔ علم اقتصاد به رسمیت بشناسد تا بتواند موضوعات را حل و فصل کند. در اقتصاد اگر به این‌ها توجه نکنیم، به نتیجه نمی‌رسیم.

فقط با داشتن ضریب هوشی بالا، کنجکاوبودن، مقام داشتن و جمله‌های خوب سرهم کردن کسی اقتصاددان نمی‌شود. سیاست‌گذار باید این علم را به رسمیت بشناسد و در چارچوب آن عمل کند. اگر چارچوب علم محترم شمرده شود، راه درست را می‌رویم؛ در اقتصاد یک یا دو راه درست وجود دارد، اما تعداد راه‌های غلط بی‌شمار است.

یعنی می‌گویید دولت هیچ کاری در اقتصاد نکند؟

ابدا این را نمی‌گوییم. اقتصاددانان از سال‌ها پیش به ما آموخته‌اند که دخالت دولت برای بهبود کارایی بازار ممکن است موجه باشد، چرا که اقتصاد جهان واقعی از فرضیات رقابت کامل فاصله دارد. در نظریهٔ کلاسیک، نقش دولت در اقتصاد متکی به مسألهٔ شکست بازار است.

سرمنشاء اصلی شکست بازار هم انحصار طبیعی است. تولید کالاها ی عمومی مثل امنیت، آموزش، محیط زیست، تأمین حداقل رفاه اجتماعی و مانند آن هم دلیل دیگر دخالت دولت در اقتصاد است.

دخالت دولت‌ها در بازار برای افزایش کارایی، مساوات و عدالت اجتماعی از طریق بازتوزیع کلی درآمد و امور مشابه معمول است. وقتی شکست دولت را در نظر می‌گیریم، دیگر اطمینانی نیست که شکست بازار دخالت دولت را توجیه کند.

ممکن است بکند یا نکند؛ بسته به شرایط.

سیاست‌گذاران دنیا حالا دیگر خیلی آگاهند که هزینهٔ اجتماعی کسب یک دلار درآمد اضافی (هزینهٔ نهایی وجوه عمومی) خیلی از یک دلار بیشتر است. این بدان معناست که یادگرفته‌اند کمتر دخالت‌های سیاستی درآمدبر داشته باشند.

پس نقش دولت در اقتصاد عظیم است.

اما اگر در اقتصاد بدون تئوری حرکت کنیم، هر چقدر هم که حدت حافظه را با کار مداوم تا نیمه‌شب درآمیزیم، نتیجه نمی‌گیریم. اقتصاد علم است و نمی‌توان آن را جزو common sense یا دانش عمومی قلمداد کرد. مثل هر علم دیگر هم قدرت پیش‌بینی دارد. این پیش‌بینی‌ها کار خارق‌العاده ای نیست. متغیرهای اقتصادی با گذشتهٔ خود در ارتباط هستند و با بررسی آن‌ها به کمک ابزارهای علمی، می‌توان این موارد را دریافت. اقتصاددانان ایران دانما هشدار داده‌اند و کمتر به هشدار آنان توجه شده است. این پیش‌بینی‌ها و هشدار دادن‌ها برای ترساندن سیاستمدار نیست. اقتصاددانان براساس توان این علم هشدارهایی داده‌اند و متأسفانه به آن‌ها توجه نشده و آن رویدادها محقق شده و پیش‌بینی اقتصاددانان حداقل در دو دههٔ اخیر درست درآمده است. باید در ایران تعیین تکلیف کنیم که با کدام پارادایم داریم کار می‌کنیم؛ بالاخره به سمت رقابت می‌رویم یا از آن دور می‌شویم.

در اقتصاد ایران، شاهدیم موقعیت‌هایی توصیف می‌شود که در آن از استانداردهای دلخواه برای اندازه‌گیری موفقیت استفاده می‌شود، در حالی که آسیب آشکار ناشی از این تلاش، به طور کامل نادیده گرفته می‌شود. با محدودیت دانش و وجود عوامل ناشناخته، زندگی و جهان را به گونه‌ای به تصویر می‌کشند که «تنش‌ها» در ظاهر برطرف می‌شود. منظورم آن است که ایده‌های از پیش ساخته و پرداخته‌ای دارند که آن‌ها را به ریش دنیا و اقتصاد می‌بندند.

سبک گرفتن اقتصاد در چهل سال گذشته مُد بوده است. معمولاً هم گفته‌اند «این‌ها حرف اقتصاددانان غربی است» که البته می‌دانیم بسیاری از رشته‌های علم، غربی است. مثال‌های سبک گرفتن علم اقتصاد در ایران بسیار است. از اول انقلاب، درگیری رؤسای کل بانک مرکزی با حامیان بانکداری غیررئوبی را داشته‌ایم. در دههٔ ۶۰ اقتصاددانان، مسأله رشد جمعیت و baby boom را مطرح و به مشکلات آن اشاره کردند، در اواخر دههٔ ۷۰ در تدوین برنامهٔ سوم به مصرف حامل‌های انرژی و ضرورت سرمایه‌گذاری در انرژی اشاره شد، در دههٔ ۸۰ و به‌ویژه در اواخر آن دهه و آغاز دههٔ ۹۰ بسیاری از اقتصاددانان به وضعیت بانک‌ها اشاره کردند و مشکلات آن را برشمردند. در تمام سال‌ها و به‌ویژه در دههٔ ۹۰ ضرورت کنترل تورم را م تذکر شدند. متأسفانه گوش شنوا پیدا نکردند و حالا هم اصطلاح مولدسازی دارایی‌ها مطرح شده است.

گرانی چه می‌شود؟ قیمت‌ها و تورم چه؟ هیچ خبر خوبی برای مهار تورم وجود دارد؟ تحولات بازار ارز در این سال‌ها و به‌ویژه در ماه‌های اخیر، عجیب و پرچالش بوده است.

مقامات ارشد کشور نیز دیگر آگاهی قابل ملاحظه‌ای نسبت به مسأله نقدینگی و قیمت ارز دارند، چرا که این متغیرها کم کم به متغیری امنیتی برای حکومت تبدیل شده است. قیمت‌های ارز همواره بر حسب کمیت‌های پولی تعریف می‌شود؛ در ایران نیز طبعاً همین روال علمی معمول بوده است.

چهل و چند سال است که قیمت ارز به استثنای وقفه‌های کوتاه، سیر صعودی داشته است، چرا که نقدینگی به دلیل کسری‌های عمدهٔ بودجهٔ دولت، به دلیل بدهی عمدهٔ بانک‌ها به بانک مرکزی، به دلیل بدهی‌های بزرگ شرکت‌های دولتی به بانک مرکزی، به دلیل فروش ارز زیاد دولت به بانک مرکزی در روزهای خوش صادرات نفت و مانند آن رشدهای دائمی داشته است. امروز نیز سیاست‌گذار در اندیشهٔ کنترل متغیرهای پولی است تا قیمت ارز را کنترل کند.

نقش دلارهای نفتی در تشدید کسری بودجه و تورم در ایران انکارناپذیر است. اقتصاد ایران اقتصادی نفتی است. در دههٔ چهل شمسی، با اتخاذ استراتژی جایگزینی واردات، صنعت ایران رشد قابل توجهی داشته است، این رشد با افزایش درآمدهای نفتی در دههٔ پنجاه متوقف شد.

نحوهٔ هزینه‌کرد درآمدهای نفتی در آن سال‌ها و ایجاد انتظارات عمدتاً مصرفی از دولت و تعریف نقش فراهم‌آورندهٔ منابع برای دولت در اقتصاد، شرایطی را به‌وجود آورد که تا امروز آثار آن سایه بر اقتصاد ایران افکنده است. عدم تعادل درآمد و مخارج مصرفی دولت در دوره‌های افزایش و کاهش درآمدهای نفتی، به قاعده‌ای در اقتصاد ایران تبدیل شده است.

با توجه به این که در حال حاضر تورم سید مصرفی خانوارهای کم‌درآمد از خانوارهای پردرآمد بیشتر است، افزایش سطح قیمت‌ها، درآمد حقیقی خانوارهای آسیب‌پذیر را بیشتر تحت‌تأثیر قرار می‌دهد؛ این به معنی کاهش توان خانوار برای حضور در بازار محصول و در نتیجه کاهش تقاضا برای کالاها و خدمات از سوی این خانوارهاست.

در ادوار مختلف تاریخی ایران، همواره در چنین شرایطی، دولت‌ها به جای رفع موانع کسری ساختاری بودجه و مشکلات نهادی اقتصاد ایران، به مبارزه با افزایش قیمت‌ها پرداخته‌اند و تولیدکنندگان و توزیع‌کنندگان بنگاه‌های خصوصی را به عنوان مقصران اصلی گرانی معرفی کرده‌اند. جهت مقابله با افزایش قیمت‌ها (تورم) و با هدف حمایت از اقشار آسیب‌پذیر و مصرف‌کنندگان، قیمت‌گذاری اعمال و برای محصولات، سقف قیمت تعیین شده است. در نتیجه، این سقف برای مدت زمانی ثابت می‌ماند یا کمتر از تورم افزایش می‌یابد.

حاصل اعمال این سیاست آن است که تقاضای کالاها ی قیمت‌گذاری شده افزایش می‌یابد. این افزایش تقاضا در حالی اتفاق می‌افتد که تولیدکنندگان نیز با کاهش قیمت‌های نسبی، انگیزهٔ افزایش تولید را از دست می‌دهند. انگیزه‌نداشتن تولیدکنندگان برای افزایش تولید در پاسخ به تقاضا سبب کاهش سهم کالاها ی تولید داخل در بازار محصولات می‌شود. در چنین حالتی، بازار محصول داخلی مختل شده و تخصیص بهینهٔ منابع با مشکل مواجه می‌شود.

در ۱۵ سال اخیر، تحریم و عامل «سیاست»، نقش عمده‌ای بر فروش نفت، درآمدهای ارزی و تورم و قیمت ارز داشته است. وضعیت چندسال اخیر بازهم متفاوت تر بوده است. از سال ۱۳۹۷ رشد سطح عمومی قیمت‌ها از افزایش نقدینگی بیشتر بوده است. این را می‌توان چنین تعبیر کرد که متغیرهای تعیین‌کنندهٔ قیمت ارز حداقل تا حدی از کمیت‌های پولی فراتر رفته است. با توجه به وضعیت روابط خارجی جاری ایران، موقعیت برجام و تحریم‌ها، روشن است که متغیر «سیاست» اکنون تأثیر اصلی را بر قیمت ارز دارد؛ محدودکردن و محروم کردن ایران از دسترسی به ارزی که حاصل صادرات پرمشقت امروز کشور است، در کنار گرایش عمده به خروج سرمایه از کشور، عامل عمدهٔ افزایش نرخ ارز این روزهاست.



این راه دشوار آینده آید در پیچه‌ای به گشایش و حل مشکلات دارد؟

در یک یا دو سه سال آینده نمی‌توانیم انتظار بهره‌وری از صنعت خاص و تولید در ایران داشته باشیم؛ افزایش بهره‌وری طول می‌کشد و در کوتاه‌مدت این نرخ رشد به درآمد حاصل از نفت بستگی دارد. پس، رشد بخش واقعی در نوآوری و بهره‌وری ریشه ندارد. اغلب محصولات همانند خودرو، وابستگی ارزی دارند و با تحریم‌ها عرضه خودرو کاهش می‌یابد. گسست بین بازده‌های بخش واقعی اقتصاد و بخش مالی جدی است.

اقتصاددانان در شرایط بسیار خوب هم رشد اقتصادی ایران را بین دو تا سه درصد برآورد می‌کنند. نرخ رشد پایین به معنی تله فقر است. رشد پایین ۱۵ سال اخیر و آن هم مبتنی بر منابع نفت، امکان توسعه را از ایران گرفته است. انباشت سرمایه‌ی پایین به انباشت ضعیف سرمایه‌انسانی، سرمایه‌فیزیکی، سرمایه‌دانشی و سرمایه‌اجتماعی مرتبط است.

ما چندان به شایسته‌سالاری پایبند نبوده‌ایم. در سطح اقتصاد کلان به مردمانی درست‌گفتار، عمیقاً متمکن، حساس، مشکل‌پسند و اغفال ناشدنی نیاز داریم.

از روز اول انقلاب تا امروز برای پر کردن هر شغلی، آدم‌های بهتری برای انجام کار داشته‌ایم، اما از آن‌ها استفاده نکرده‌ایم. باید به اقتصاد بازار برگردیم؛ آن‌چه اقتصاد بازار از آن حمایت می‌کند «آزادی فرد در انتخاب خیر یا شر» است، نه «چشم‌انداز غایی مصلحت آدمی»، اما ما شاهد چیز دیگری بوده‌ایم. شاهد بوده‌ایم که برداشت آن بوده که آزاد کردن مردم در اقتصاد، یعنی کاری در حق ایشان کردن که اگر خود عاقل بودند، در حق خود می‌کردند، بی‌توجه به آن‌چه می‌گویند یا می‌خواهند.

بدین ترتیب، برخی از اشکال تحمیل اقتصادی و سرکوب مالی معادل با مطلق‌ترین آزادی تلقی می‌شود. حرکت چنین اقتصادی هر بار با شل‌کن جدید همراه است و بی‌شک یک «سفت‌کن» را به دنبال دارد.

نظام ارزشی اقتصاد هیچ‌گاه انسجام درونی نداشته است. خطاست که فکر کنیم زنان و مردان می‌توانند زندگی‌شان را با اصول انتزاعی، ارزش‌های میان‌تهی یا آموزه‌های ایده‌آلیستی بگذرانند.

بی‌شک اقتصاد بازار، مخالف با این اندیشه نیست که آزادی اقتصادی را می‌باید به نفع عدالت اجتماعی محدود کرد. بازار جای مفیدی است؛ آسان‌ترین و بهترین راه برای ایجاد تعادل بین عرضه و تقاضاست، رقابت را برمی‌انگیزاند و رقابت نیز به نوبه خود نوآوری را رشد می‌دهد.

بازارها در جایی که نتایج واقعی قیمتی ندارند، تأثیرگذار نیستند. به قول آدام اسمیت: رقابت، قیمت هر چیز را به قیمت طبیعی آن بازمی‌گرداند.

این اقتصادی که می‌گویید لابد مدیریت ویژه خود را هم می‌طلبد.

اقتصاد خوب نتیجه یک نظام مدیریتی سازمان‌یافته است. مدیریت، نقشی اساسی در اقتصاد نوین ایفا می‌کند. مدیریت به قول «پیتر دراگر»، منبع نادیدنی و کانونی جامعه است که اقتصاد را شکوفا می‌کند.

در طی چند دهه با «خودی» و «غیرخودی» کردن، کمتر از ظرفیت بالای مدیران توانمند استفاده کرده‌ایم. مدیریت هر جامعه یا هر نگاه بدون پشتوانه اجرایی به احتمال زیاد شکست می‌خورد. هیچ‌کس دوست ندارد کس دیگری مدام از پشت سر مواظبتش باشد.

اگر آدم‌ها را با کوهی از مقررات و دستورالعمل‌ها احاطه کنیم، دیگر فکری از خود نخواهند داشت. به مدیرانی نیاز داریم که ارزش خلق کنند، نه مدیرانی که وابسته به رانت و مراکز قدرت باشند.

اگر نتوانیم وضعیت سرمایه‌گذاری را حل کنیم، در تله فقر می‌افتیم؛ فقر حاصل کاهش سرمایه‌گذاری و توزیع بد ثروت است.

ارقام و آمار رسمی و غیررسمی می‌گوید بین ۲۵ تا ۳۰ میلیون نفر از مردم ایران زیر خط فقرند. این موضوعی کوچک و شوخی‌بردار نیست. اقتصاد، ساختمان نیست که بگوییم فرو ریخت یا بگوییم مرد و در گور چالش کنیم. اوضاع بد اقتصادی را نمی‌شود با ساختمان متروپل آبادان قیاس کرد. این که مردم دچار مشقت و درگیر فقرند، به معنای آن است که اقتصاد خوب عمل نمی‌کند و شاخص‌های مربوط به شدت و عمق فقر بین‌تر شده است.

هندی شدن اقتصاد، سیاه‌نمایی و گرافه‌گویی و اغراق نیست. اقتصاد ایران از اقتصادی با درآمد متوسط به سمت اقتصاد با درآمد پایین حرکت می‌کند. ما با تعداد بیشتر فقرا، عمق بیشتر فقر، ماندگاری فقر و دشواری خروج از تله فقر مواجه هستیم. افزایش دست‌فروشان، تاکسی‌بودن هر خودرو، کودکان کار سر هر چهارراه، پارک‌خوابی‌ها، تعداد بی‌کاران در پیاده‌روها، فروش غذا روی وانت، دعوا بر سر زباله، بازار مکاره درون مترو، تولید محصولات کشاورزی غیرقانونی مثل برنج در همه‌جای کشور، بریدن آهن و سیم از تأسیسات عمومی، افزایش آمار سرقت و همه و همه نشانه‌های فقر است.

البته روابط خارجی و تحریم هم به طور طبیعی در ایجاد این وضعیت نقش دارد.

ما تنها کشوری در دنیا نیستیم که فهمیده‌ایم آمریکا زور می‌گوید، اما مردم در دنیا به‌رغم تعارض با هم کار می‌کنند. بخش خصوصی ایران باید وارد زنجیره تولید در دنیا بشود. فاصله گرفتن اقتصادهای دنیا و از جمله چین از جهانی‌شدن، نرخ رشد اقتصادی پایین چین، افزایش نرخ بهره آمریکا، جنگ اوکراین، این‌ها همه نرخ رشد اقتصاد دنیا را پایین آورده و روی اقتصاد ایران هم تأثیر دارد.

در سطح جهان به دلیل تورم، اقتصاددانان خواستار سیاست‌های انقباضی شده‌اند، ترمز کشیده شده، نرخ رشد‌ها کاهش یافته و قیمت کالاها و اساسی از متوسط‌های تاریخی فاصله گرفته است و این‌ها روی اقتصاد ایران تأثیر دارد. روشن نیست که کشورهای در حال توسعه بتوانند مشابه دو یا سه دهه اخیر، تورم را کنترل کنند. به‌رغم کم‌ارتباطی اقتصاد ایران با جهان، به هر حال شرایط جهانی تا حد زیادی برای ما تعیین‌کننده است.

ما این وسط آسیب می‌بینیم یا می‌توانیم گلیم خود را از آب بیرون بکشیم؟

واقعیت آن است که سیاست خارجی رسمی ایران امروز در جبهه غرب، تعریف‌شدنی نیست؛ جمهوری اسلامی ایران در جبهه غیرغرب است. بنابراین، کسب و کارها که نقشی در تعیین سیاست ندارند، حداقل باید تلاش کنند تا از منافع حضور رسمی ایران در این جبهه برخوردار شوند.

داشتن کسب و کار فعال با کشورهایی چون هند، چین، روسیه، ونزوئلا و کوبا جزو سیاست‌های رسمی جمهوری اسلامی ایران است. از این رو کسب و کارهای ایرانی که از برخورداری از منافع رابطه با بلوک غرب کمتر برخوردارند، حداقل باید بتوانند از هم‌بلوک شدن با این کشورها استفاده کنند. اما ظاهراً آن‌جا هم موفق نیستیم، چون مثلاً هند هم می‌گوید بعد از برجام با ایران کار خواهد کرد.

در سیاست خارجی حتی حریف افغانستان برای حق‌آبه هیرمند نمی‌شویم؛ می‌پذیریم ضعیف‌تر باشیم. می‌بینیم که از ذخایر مشترک ایران - قطر سال‌هاست که حریف قطری استخراج می‌کند و می‌برد. ایستاده‌ایم و چاره نمی‌کنیم. با دنیا دعوا می‌کنیم.

در چنین شرایطی، پیش‌بینی این که قیمت ارز با دقت قابل‌قبول چه خواهد شد، ممکن نیست. تنها می‌توان گفت که روند افزایشی است و سرعت تغییرات هم می‌تواند بسیار شدید شود. افزایش قیمت دلار و تضعیف قیمت دینار در کشور عراق طی دو ماه اخیر، دلیل مشابهی داشت، با این تفاوت که دولت عراق توانست با سرعت مذاکره کرده و وضعیت عادی را به بازار برگرداند.

اگر همین گونه پیش روییم، سال آینده تورم ۵۰ درصدی خواهیم داشت. اگر سیاست‌گذار به اقدام عاجل دست‌نزد و علت اصلی افزایش قیمت ارز (و به تبع آن سطح عمومی قیمت‌ها) را نادیده بگیرد، اتحاد جامعه را در معرض این خطر عمده قرار می‌دهد که نرخ‌های تورم گسیخته‌تری را تجربه کنند. تجربه ونزوئلا یادمان نرود: سال‌ها تورم شبیه به ما داشت و حدود ۲۴ درصد. یک دهه در سال بعد یعنی در سال ۲۰۱۴ شد ۶۳ درصد. قیمت‌ها آن‌جا بیستادوسال بعد شد ۱۲۰ درصد تورم، ۲۰۱۶ شد ۲۵۰ درصد و سال بعد قیمت‌ها منفجر شد و چند هزار درصد بالا رفت.

آیا این که گفته می‌شود درصدی از جامعه زیر خط فقر است، نگران‌کننده نیست؟ چه باید کرد که کسی در این وضعیت نباشد؟

طی دهه ۹۰ رشد اقتصاد ایران تقریباً صفر بوده است. منفی شدن مستمر سرمایه‌گذاری، یعنی منفی شدن رشد موجودی سرمایه یا انباشت سرمایه منفی، شرایط دشواری را برای اقتصاد ایران ایجاد کرده است؛ یعنی فراتر از منفی شدن نرخ رشد سرمایه‌گذاری در بخش نفت و گاز که از سال ۱۳۸۸ به بعد اتفاق افتاده، متأسفانه موجودی سرمایه در کل اقتصاد ایران نیز از سال ۱۳۹۷ منفی شده است. این مثل آن است که بگوییم نه‌تنها خانواده درآمد کافی ندارد، بلکه برای گذران زندگی باید چند فقره از اثاثیه خانه را هم بفروشد.

نقدینگی بالای کشور به هر بخشی که حرکت می‌کند، ویرانگری قیمتی را به همراه دارد اما این نقدینگی در بخش تولیدی گردش نمی‌کند. نقدینگی نهفته در بخش املاک و مستغلات، ارز و طلا که مولد نیستند، تنها موجب سلب منابع در گردش از بخش تولیدی کشور می‌شوند. این رفتار به‌ویژه در مورد زمین، موجب جذب منابع بسیار می‌شود؛ بدون این که اشتغالی ایجاد شود و بخش تولید از نقدینگی محروم شده است.

کاهش نرخ سرمایه‌گذاری در اقتصاد ایران، منفی شدن موجودی سرمایه از سال ۱۳۹۷ به بعد، ارزش واقعی مجموعه کالاهای سرمایه‌ای فیزیکی کشور اعم از ساختمان، راه و جاده، ماشین‌آلات و تجهیزات را کاهش داده است. سرمایه‌گذاری جدید کمتر از استهلاک است. معنای منفی شدن موجودی سرمایه مثل بیماران دوره جنگ است که پالایشگاه را می‌زنند (اوکراین امروز) و دارایی از بین می‌رود.

چرا سرمایه‌گذاری کاهش یافته؟

عوامل متعدد ساختاری، بی‌ثباتی اقتصاد کلان، سیاست‌های داخلی، عوامل برون‌زا (بحران رابطه با دنیا و مسأله هسته‌ای) و البته مهم‌ترین عامل اثرگذار بر کاهش سرمایه‌گذاری، تورم مزمن و بی‌ثباتی اقتصاد کلان است.

به بحث فقر برگردیم.

برخلاف قیمت ارز، منفی شدن موجودی سرمایه، انعکاس فوری ندارد و توجه بلافاصله مردم را جلب نمی‌کند. تورم و قیمت ارز را مردم به‌راحتی می‌فهمند، اما کاهش موجودی سرمایه را نمی‌بینند. رشد اقتصاد به رشد موجودی سرمایه بستگی دارد. سیاست‌گذار باید نگران پیامدهای غیرقابل‌جبران موجودی سرمایه منفی باشد. وارد تله رشد پایین اقتصادی شده‌ایم؛ دیگر بحث هشت‌درصد رشد نیست.

وقتی اقتصاد کوچک می‌شود، سهم مصرف افزایش پیدا می‌کند و سهم پس‌انداز کم می‌شود و نمی‌توان موجودی سرمایه ساخت. خروج سرمایه هم این موجودی را کم می‌کند. از بین رفتن موجودی سرمایه یعنی گسترش و تعمیق فقر.